

## پیش‌خواران

به بهانه باز نشر خاطرات حجت‌الاسلام عبدالمجید معادیخواه

## روزهای بی‌قراری

■ **محمدرضا کاتبینی**



مرکز اسناد انقلاب اسلامی، نزدیک به سه دهه است که خاطرات فعالان انقلاب و نظام اسلامی را نشر می‌دهد. در این میان یکی از آثار خواندنی و پرنکته منتشره از سوی این نهاد،

وقایع نگاری حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالمجید معادیخواه، از فرازهای گوناگون نهضت اسلامی است که نام «جام شکسته» را بر خویش دارد. ناشر در دیباچه نخستین مجلد از این اثر، در باب محتوای این کتاب، چنین آورده است:

«به رغم گذشت زمان، یکی از عمده‌ترین مباحث مورد علاقه و تفکر دانش پژوهان اجتماعی، بحث و گفت‌وگو در خصوص ماهیت و چرایی انقلاب اسلامی ایران است. در این رهگذر، آن چه بر ضرورت و لزوم مطالعه این پدیده می‌افزاید، پیچیدگی و وجوه تازه آن در مقایسه با انقلاب‌های دیگری است که در جهان مدرن به وقوع پیوسته‌اند. به اقرار تحلیلگران و دانشمندان علوم اجتماعی، وجه تأمل برانگیز و نوی انقلاب ایران، خصلت دینی و مذهبی بودن آن است. این وجه از انقلاب ایران و به ویژه تحلیل نقش مذهب و جریان‌های فکری - دینی، در روند شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران، به رغم مطالعات صورت گرفته، احتیاج به تحقیق بیشتری دارد. به نظر می‌آید یکی از راه‌های شناخت این بعد انقلاب، پرداختن بسه خاطرات و شنیدن روایت و حکایت‌های مردانی است که خود در متن تحولات و مبارزات سیاسی ایران در دوره پهلوی، حضوری مستقیم و فعال داشتند. بنا به ضرورت مزبور، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، اقدام به انتشار خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالمجید معادیخواه کرده است. خاطرات نامبرده به لحاظ حضور ایشان در صحنه مبارزاتی که از سال ۱۳۴۱ ش به رهبری امام

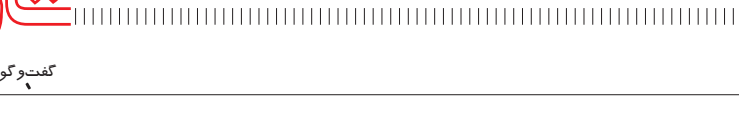
خونانش روزشمار وقایع شهریور ۱۳۲۰، خود به اندازه کافی عبرت‌آموز است، به ویژه آنکه به تحلیلی کوتاه نیز منضم گرد؛ کاری که در مقال بی‌آسده صورت گرفته است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان و علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.



◀ حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالمجید معادیخواه

خمینی(ره) آغاز شد، روایتی شنیدنی، تأمل برانگیز، تحلیلی و خواندنی است. از این دوره بر اهمیت تاریخ ایران، بیان وقایع تاریخی با تیبینی جامعه‌شناختی، جریان‌های فکری و سیاسی در درون جامعه، حمله به فیضیه، اصلاحات ارضی و رف‌اندوم شاه، حماسه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، تصویب کاپیتولاسیون و واکنش امام(ره) و جامعه در برابر آن، تبعید امام(ره) به نجف، ارائه تصویری از فضای حاکم بر جامعه، نحوه برخورد ساواک با مخالفان، شرایط زندان‌های سیاسی رژیم، حضور گسترده نیروها و گروه‌های سیاسی مختلف، درگیری و مناظره فکری بین گروه‌های فعال در جامعه، رابطه میان سنت و تجدد، مبارزه مستمر و دائم میان سنت‌گرایان و تجددگرایان دگرگونی‌های فکری و فرهنگی جامعه، جریان‌های فکری و سیاسی در درون جامعه به ویژه در درون حوزه علمیه قم و نجف، سوسیگیری و جهت‌گیری علما و مراجع معروف در خصوص نهضت مردم ایران، فعالیت فدائیان اسلام، شکل‌گیری سازمان مجاهدین خلق و جریان‌های پس از آن، ورود امام خمینی به ایران و مسائل مربوط به آن و غیره، مهم‌ترین موضوعاتی است که نگارنده در خاطرات خود، به بحث و گفت‌وگو درباره آنها پرداخته است. ویژگی عمده اثر، نگاه انتقادی و جامعه‌شناختی نگارنده به تحولات گذشته است. در حقیقت، باید گفت که نگارنده به بیان صرف خاطرات بسنده نکرده است، بلکه در جاهایی خاطره‌گویی را با تحلیل‌های جامعه‌شناختی و علمی در می‌آمیزد و با دیدگاهی انتقادی، سعی دارد تا از گذشته نتایج و قواعدی را کشف نماید و درس آموزی‌های لازم را بی‌نماید. جناب آقای معادیخواه، روند مبارزات مردم ایران تا پیروزی انقلاب اسلامی را به سه دوره تقسیم می‌کند: دوره نخست، با طرح موضوع انجمن‌های ایالتی و ولایتی در سال ۱۳۴۱ آغاز می‌شود. دوره دوم، دوره غربت نهضت که نقطه آغاز تبعید امام خمینی(ره) به ترکیه در سیزده آبان ۱۳۴۳ و سپس به نجف است. مرحله سوم با ظهور مبارزه مسلحانه و گسترش حضور نیروهای مختلف در میدان مبارزه شروع می‌شود و تا پیروزی انقلاب اسلامی در مرداد ۱۳۵۷ ادامه می‌یابد…»

از دست داده بود، همچنان امیدوار به خروج آلمان‌ها



کفت‌وگو ۸۸۴۹۸۴۳۷



رضاشاه و فرزندان در شاهیه یکی از شهرها

روزشماری تحلیلی برای حمله متفقین به ایران، در شهر بورماه ۱۳۲۰

# شاهی که نه به پای خویش آمد

# نه به تصمیم خود رفت!

■ **زینب مهدوی**

خونانش روزشمار وقایع شهریور ۱۳۲۰، خود به اندازه کافی عبرت‌آموز است، به ویژه آنکه به تحلیلی کوتاه نیز منضم گرد؛ کاری که در مقال بی‌آسده صورت گرفته است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان و علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

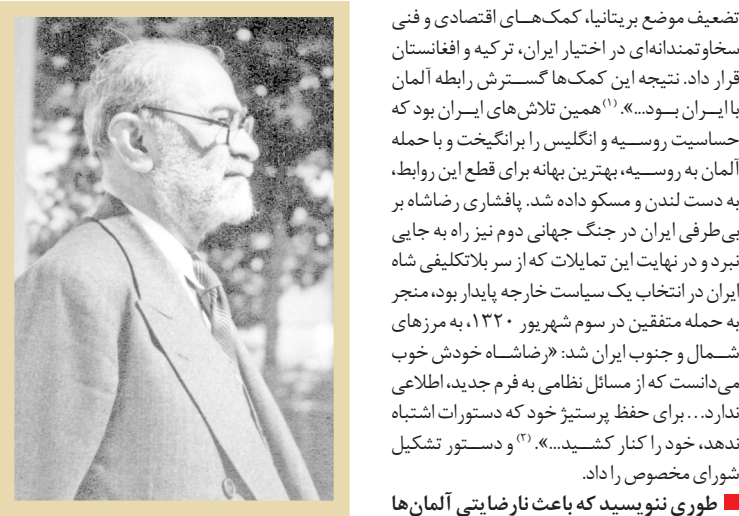
■ **قزاق در فرار از انگ و ایستگی!**

رضاشاه از همان آغاز راه - یعنی از تصدی وزارت جنگ کابینه کودتا- به رخ کشیدن استقلال خود را می‌جست. چنانکه در اولین سالگرد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، اعلام کرد: «مسبب کودتایم!» این اعلان عمومی، نشان از درگیری فکری او در مورد وایستگی به انگلیس یا روسیه بود. او اصرار داشت بر خلاف واقعیت، خود را مستقل معرفی‌ کند یا لاقال دست به دامن قدرت نسومی شود تا لکه ننگ دست‌نشانده انگلیس بودن را از دامن خود پاک کند: «لذا پیوسته تلاش می‌کردم با ایالات متحده، پیوندهای نزدیک برقرار نمایم و این کشور را نسبت به ارزش دوستی با ایران متقاعد کند… رضاشاه پس از عظیم‌ماندن تلاش‌های مستقیمش سعی کرد پای شرکت‌های نفتی امریکایی را به صنعت نفت ایران باز کند. رضاشاه سرانجام به چیزی بیش از مناسبات دیپلماتیک و پیوندهای تجاری محدود با آمریکا دست نیافت. دومین قدرت ثالثی که رضاشاه به آن

روی آورد، آلمان بود. هیتلر در کوششی به منظور تضعیف موضع بریتانیا، کمک‌های اقتصادی و فنی سخاوتمندانه‌ای در اختیار ایران، ترکیه و افغانستان قرار داد. نتیجه این کمک‌ها گسترش رابطه آلمان با ایران بود…»<sup>(۱)</sup> همین تلاش‌های ایران بود که حساسیت روسیه و انگلیس را برانگیخت و با حمله آلمان به روسیه، انگلیس را برانگیخت و وزیر شمال و جنوب توسط سفیر شوروی و وزیر بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی دوم نیز راه به جایی نبرد و در نهایت این تمایلات که از سر پلانکلیفی شاه ایران در انتخاب یک سیاست‌خارج پایدار بود، منجر به حمله متفقین در سوم شهریور ۱۳۲۰، به مرزهای شمال و جنوب ایران شد: «رضاشاه خودش خوب می‌دانست که از مسائل نظامی به فرم جدید، اطلاعی ندارد… برای حفظ امنیت خود که دستورات اشتباه ندهد، خود را کنار کشید…»<sup>(۲)</sup> و دستور تشکیل شورای مخصوص راداد.

■ **طوری ننویسید که باعث نارضایتی آلمان‌ها شود!**

در اولین روز حمله همه جانبه متفقین به ایران، جلسه شورای مخصوص شاه‌با تأخیر باور نکردنی چهار ساعته، با موضوع بررسی بحران پیش‌پا نهی تشکیل شد. بعد از آگاهی رضاشاه از میزان تلفات نظامی و غیرنظامی در شمال و جنوب توسط سفیر شوروی و وزیر مختار انگلیس را احضار کرده و با ذلت تمام، میزان گوش به فرمانی خود از انگلیس به اخراج آلمان‌ها را گوشزد کرد. شاه که حالا مجبور بود روز بازی کند و نمی‌توانست تمایل خود به آلمان را پنهان کند، افزود: «اگر علت این حمله این است که آلمان بسیاری از کشورهای اروپایی را تصرف کرده و بنابراین انگلیس و شوروی می‌خواهند همان بلا را بر سر ایران بیارند، در این صورت کشورش خیلی ضعیف‌تر از آن است که بتواند در برابر قوای دو دولت مقاومت کند…»<sup>(۳)</sup> رضاشاه که دیگر آن روحیه جنگی و به ظاهر قدرتمند را از دست داده بود، همچنان امیدوار به خروج آلمان‌ها



محمدعلی فروغی

زمانی که رضا شاه، دست به دامن انگلیس شده و ولیعهد از ترس روس‌ها در فکر خودکشی بود، این فروغی بود که مشغول رابزنی برای حفظ حکومت پهلوی شد و کوشش می‌کرد تا انگلیس را از اخراج ولیعهد منصرف کند و موفق نیز شد. بر جسته‌ترین خدمتی که فروغی در آخرین روزهای سلطنت رضاشاه، به ولی نعمت سابق خود کرد، جلب موافقت انگلیسی‌ها، با انتقال سلطنت به پسر ارشد رضاخان بود

و پایان دادن به این جنگ نابرابر بود و هنوز کاملاً هوشیار نشده بودا چقدر جان‌ها باید از بین می‌رفت، تا او دست از سیاست اشتباهش بردارد؟ شاه می‌توانست در همان ساعات اولیه، با عقب‌نشینی و پاسخ مثبت به تقاضای متفقین، تلفات جانی را کاهش دهد و کشور را حفظ کند، اما چه سود که این مهره دست‌نشانده، هیچ تحلیل واقع‌بینانه‌ای از این رخدادها نداشت! عصر روز سوم شهریور، شاه که از موضع‌گیری آلمان که ایران را دعوت به مقاومت می‌کرد، بسیار عصبانی بود و به نظر می‌رسید که دیگر به خود آمده باشد، به روزنامه بزرگ تهران، دستور تکذیب هر گونه قرارداد نظامی با آلمان راداد، اما: «همین که روزنامه‌نگاران عازم حرکت کردند، شاه آنان را صدا زد و گفت ولی طهری ننویسید که باعث نارضایتی آلمان‌ها شود…»<sup>(۴)</sup> این امر، نشانه استیصال کامل شاه، در تصمیم‌گیری بود. روز نخست اشغال ایران که ممکن بود سرنوشت‌سازترین روز، در پادشاهی پهلوی اول باشد، به همین سادگی به نظر رسید! روزی که شاه، با تشکیل شورای مخصوص، رسماً نشانه از زیر بار تصمیم‌گیری خالی کرد، مثل همیشه ناهار را با خانواده نوش جان کرد، ترجمه خبرهای خارجی را شنید و بدون واکنش خاصی به آنها به اتاق شخصی‌اش رفت و تا صبح، به سوگ تاج از دست رفته‌اش نشست!

■ **تعیین تکلیف فروغی، برای شاه مستأصل!**

پس از تشکیل شورای مخصوص شاه و عدم حصول

تصمیمات رضاشاه در روزهای پایانی حکومتش، نشان از استیصال دائمی او بود. تردید بین آلمان و انگلیس، تردید بین مقاومت و عقب‌نشینی و تردید بین ماندن و رفتن! رضاشاه نه آن روز که آمد، به پای خود آمده بود و نه امروز که رفت، به تصمیم خود رفت! او تنها مهره‌ای انگلیسی بود که به خط مقدم جبهه جنگ با شاه قاجار رسید و تبدیل به وزیر و دست راست انگلیس در ایران شد. او در روزهای آخر سلطنت، بی‌تاج مانده، در انتظار آفتاب سوزان جزیره موریس بود!

خانواده رضاشاه عازم اصفهان شدند. تنها شاه و ولیعهد در تهران ماندند که آن هم احتمالاً از ترس ریختن اندک آبروی باقیمانده رضاشاه بود، وگرنه بمباران‌های مکرر روسیه، اصلاً آرامشی برای شاه باقی نگذارده بود که حتی به ماندن و حفاظت از تاج و تختش فکر کند. در این شرایط روحی بود که: «شاه ابراهیم قوام پدر دامادش را نزد سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس فرستاد تا سازگاری‌هایش را ایساز نماید. قوام در ضمن استفسار کرد: هرگاه شوروی‌ها وارد تهران شوند، آیا سر ریدر می‌تواند به شاه، در سفارت انگلیس پناه بدهد؟…»<sup>(۵)</sup> پذیرفتن این میزان خفت، اگر نشان از بی‌لیاقتی نیست، حتماً نشانه بی‌غیرتی است! بی‌غیرتی نسبت به وطن و مردمی که ذره ذره مال و جانشان به پای سیاست‌های یک‌پلک مزدور ریخته و سر آخر هم بی‌صاحبی نصب کشورشان شد! زمانی که رضا شاه، دست به دامن انگلیس شده و ولیعهد از ترس روس‌ها در فکر خودکشی بود، این فروغی بود که مشغول رابزنی برای حفظ حکومت پهلوی شد و کوشش می‌کرد تا انگلیس را از اخراج ولیعهد منصرف کند و موفق

نیز شد: «برجسته‌ترین خدمتی که فروغی در آخرین روزهای سلطنت رضاشاه، به ولی نعمت سابق خود کرد، جلب موافقت انگلیسی‌ها، با انتقال سلطنت به پسر ارشد و مورد علاقه رضا شاه، محمدرضا پهلوی بود…»<sup>(۶)</sup>

■ **وقتی رادویی انگلستان، واقعیت‌های حکومت قزاق را واگو به کرد!**

شب همان روز، رادیو لندن شروع به حمله به رضاشاه کرد. این رادیو مدعی شد: «بر این مواد خوراکی وجود ندارد، چون شاه آنها را به آلمان فروخته است! اسپس بی‌بی‌سی، شاه را برای زدیدن زمین‌های مورد، موافقت قرار داد…»<sup>(۷)</sup> حالا شاه نه جایگاهی بین مردم داشت و نه پشتوانه‌ای در خارج از ایران: «حملات رادیو لندن رضاشاه را تگران ساخت، چون می‌ترسید مردم را به شورش و طغیان تحریک کند…»<sup>(۸)</sup> پس دوباره دست به روش قدیمی خود، یعنی اعلام حکومت نظامی زد! آن زمان که روسیه و انگلیس هشدار حمله بودند و بانک‌ها به اصرار سرمایه‌دارها، مجبور به تعطیلی موقت بودند! این مشکلات، همه نتیجه بی‌کفایتی مسئولان ارشد کشور، در گرفتن تصمیمات صحیح بود. آن زمان که روسیه و انگلیس هشدار حمله نظامی را داده بودند، در این کشور بی‌طرف در جنگ، باید یک رجل با سیاست پیدا می‌شد و برای چنین روزهایی، پیش‌بینی‌هایی می‌کرد، البته اگر اطمینانی به سیاست‌خارج و امیدوی به ارتش وجود می‌داشت. با این حال در اعلامیه شماره یک ارتش چنین آمده بود: «در کلیه نواحی شمالی و باختری، روحیه اهالی بسیار خوب است و عموماً تقاضای دخول در صفوف ارتش و حرکت به جبهه را برای دفاع از میهن می‌نمایند…»<sup>(۹)</sup> رضاشاه که ارتش خود را فروپاشیده دیده بود، برای رهایی از این معائب، راهی جز دست‌انداختن به دامن سیاست‌هایش می‌دید، تصمیم به ناتوان ساختن روزولت نداشت تا در رفغ آن همه معضل آوارشده بر او و حکومت کمک نماید. پس از دریافت تلگراف فوری رضاشاه، توسط ریاست جمهوری امریکا فوراً جلسه‌ای توسط وزیر خارجه این کشور تشکیل شد. شنیدن وجهه بریتانیا نزد ایرانیان منجر شد، شاید سرانجام «خواهران در جلسه توافق کردند که امریکا از ایران بخواند تا در جست‌وجوی یک توافق دوستانه با دولت بریتانیا برآید…»<sup>(۱۰)</sup> آخرین تیز در تر کش رضا شاه بود که به هدف نخورد!

■ **در فرار و وانهادن سلطنت، چه فرقی میان رضاشاه و احمد شاه بود؟**

روز پنجم شهریور، روز آغاز نخست‌وزیری فروغی بود و طبق سیاست پیشنهادی وی، ترک مقاومت توسط ارتش، در صحن مجلس و حضور نمایندگان اعلام شدند. روز بعد و پس از تصویب مجلس، سهیلی وزیر خارجه، ترک مخاصمه را به سفرای روسیه و انگلیس اطلاع داد و گفت ایران حاضر به پذیرش شرایط متفقین است. عقب‌نشینی رضاشاه از مقاومت، یعنی سیاستی که علی‌القاعده باید قبل از شروع حمله نظامی در پیش گرفته می‌شد، آرامش خیالی را برای مردم به وجود آورد. با این همه اعلام‌ان کمی در یز بود زیرا: «پیشروی قوای روس و انگلیس در داخل خاک ایران، ادامه یافت و نیروهای دو کشور در قزوین، به هم ملحق شدند…»<sup>(۱۱)</sup>علیحضرت که بوی باروت به مشامش خورده بود، تصمیم به فرستادن خاندان سلطنتی به اصفهان گرفت تا در صورت خطر، خودش نیز به آنها ملحق شده و رسماً پایتخت را واگذارد! کند! اینک چه فرقی بین رضاخان با احمدشاه بود که به قول شخص رضا شاه: سلطنت را روی زمین گذاشت و فرار کرد؟ در روز هفتم شهریور،

■ **شاه در بیم، از تبعید به سیبری!**

همانطور که گفته شد، رضا شاه از حمله روسیه به پایتخت، بسیار بیم داشت. انگلیس از این ترس شاه سوءاستفاده کرده و برای پیشبرد خواسته‌های متفقین از ایران، بهره برد: «اگر چه مایل نیستم ایرانیان را به خصوصت علنی وادار سازیم، ولی تقاضاهای ما در مورد راه‌های از نیاطی خلیج فارس به بحر خزر، به منظور ارسال تجهیزات به روسیه، باید در اسرع وقت و به هر قیمتی عملی شود…»<sup>(۱۲)</sup> متفقین در مورد

خروج آلمانی‌ها نیز از دولت ایران خواستند تا تمام اتباع آلمانی را به آنها تحویل دهد! شاه با شنیدن این خواسته متفقین بسیار عصبانی شد: «و خطاب به سهیلی فریاد زد اگر اجازه بدهیم متفقین اخراج آلمان‌ها را در دست بگیرند، آبرویمان خواهد رفت…»<sup>(۱۳)</sup> پادشاه بی‌درایت کشوری اشغال و به خاک و خون کشیده شده، در اوج ناامنی و در شرف فحطی، از کدام آبرو حرف می‌زد؟ علاوه بر این متفقین در جدیدترین خواسته خود از دولت ایران، درخواست بسته شدن سفارتخانه‌های بلغارستان، چکسلواکی، رومانی و ایتالیا را داشتند، کشورهایی که ایران مناسبات خوبی با آنها داشت. با وجود قبول انجام این کار از طرف دولت، اما عملاً در این زمینه اقدامی صورت نگرفت: «متفقین بر این باور بودند که به رغم حسن نیت دولت، این شاه است که سرسختی و لجابت به خرج می‌دهد…»<sup>(۱۴)</sup> بنابراین «دولت‌های بریتانیا و شوروی… به این نتیجه رسیده بودند که هر چه شاه زودتر از سلطنت برکنار گردد بهتر است و… با وجود شاه، هیچ کاری نمی‌توان کرد…»<sup>(۱۵)</sup>

در نتیجه ساده‌ترین راه برای عملی شدن این برنامه، تهدید شاه به اشغال پایتخت بود. هر چند هرج و مرج در تهران و بسه هم ریختن نظام اداری کشور، به نفع متفقین نبود. شاه که اصولاً تحلیلی منطقی از حوادث جاری نداشت، با فروغی نخست‌وزیر، به مشورت نشست. پیشنهاد انگلیسی‌ها، بازگرداندن تاج و تخت به قاجار، به بود که با مخالفت فروغی مواجه شد. این مخالفت بر این مبتنی بود که قاجار به مدعیان زیادی داشت و این خود ایجاد در دسرهای بزرگ می‌کرد. فروغی روز ۲۱ شهریور، رسماً به رضاشاه پیشنهاد استعفا داد. شاه در توانایی محمدرضا در اداره مملکت تردید داشت، اما اشغال پایتخت و پایان سلطنت پهلوی و تبعید او به سیبری نیز برایش بسیار ناگوار بود. بنابراین تن به استعفا داد. روز ۲۴ شهریور، نظامیان انگلیس و روس، در حرکتی شبیه به ماتور، به سمت تهران حرکت کردند تا هر گونه شک در مورد کناره‌گیری را در قتر شاه از بین ببرند. رضاشاه با فروغی دیدار کرد و تصمیم قطعی به استعفا و ترک کشور گرفت. تصمیمی که بیشتر به تحمیل شبیه بود. روز ۲۵ شهریور، استعفا تسلیم مجلس شد و رضاخان که اینک، تنها رضاپهلوی بود با ترس حمله متفقین در دل، به سمت اصفهان رفت!

■ **استیصال و دیگر هیچ!**

تصمیمات رضاشاه در روزهای پایانی حکومتش، نشان از استیصال دائمی او بود. تردید بین آلمان و انگلیس، تردید بین مقاومت و عقب‌نشینی، تردید بین ماندن و رفتن، رضاشاه نه آن روز که آمد، به پای خود آمده بود و نه امروز که رفت، به تصمیم خود رفت! او تنها مهره‌ای انگلیسی بود که به خط مقدم جبهه جنگ با شاه قاجار رسید و تبدیل به وزیر و دست راست انگلیس، در ایران شد. این مهره پس از بر تن کردن لباس پادشاهی، دست‌نشانده‌گی خود را فراموش کرده و مدعی استقلال خود شد. تا جایی که راز موفقیت خود در اداره کشور را خود آرای می‌دانست! اما بر خلاف نظر خودش، این خود آرایی و تصمیمات غلط در سیاست، خارجه بود که باعث قتل عام مردم شد و کشور را تا مرز تجزیه شدن برد. حال شاه بی‌تاج مانده، با دست‌هایی در جیب، در انتظار آفتاب سوزان جزیره مورس بود!

پی نوشت:

- سلسله پهلوی ونیروهای مذهبی، به روایت تاریخ کمبریج، مترجم: عباس مخبر، تهران: طرح نو، ۱۳۷۱، ش، ص ۱۷۳ و ۱۷۴
- مصوررحمانی، غلامرضا، کهنه سرباز، تهران: انتشار، ۱۳۷۷، ش، ص ۱۱۳
- استوارت، ریچارد، در آخرین روزهای رضاشاه، مترجم: عبدالرضا هوشنگ مهدوی- کلاه بیات، تهران: معین، ۱۳۷۰، ش، ص ۲۲۱
- همان، ص ۲۳۱
- مصوررحمانی، غلامرضا، کهنه سرباز، تهران: انتشار، ۱۳۷۷، ش، ص ۱۱۸
- استوارت، ریچارد، در آخرین روزهای رضاشاه، مترجم: عبدالرضا هوشنگ مهدوی- کلاه بیات، تهران: معین، ۱۳۷۰، ش، ص ۲۴۹ و ۲۵۰
- همان، ص ۲۵۱
- همان، ص ۲۵۳
- طلوعی، محمود، از تزار تا شاه، تهران: علم، ۱۳۸۸، ش، ص ۲۶۵
- استوارت، ریچارد، در آخرین روزهای رضاشاه، مترجم: عبدالرضا هوشنگ مهدوی- کلاه بیات، تهران: معین، ۱۳۷۰، ش، ص ۲۹۲
- طلوعی، محمود، از تزار تا شاه، تهران: علم، ۱۳۸۸، ش، ص ۲۷۰
- استوارت، ریچارد، در آخرین روزهای رضاشاه، مترجم: عبدالرضا هوشنگ مهدوی- کلاه بیات، تهران: معین، ۱۳۷۰، ش، ص ۲۹۴
- همان، ص ۳۲۰
- زرگر، علی اصغر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه: کلاه بیات، تهران: پروین- معین، ۱۳۷۲، ش، ص ۴۵۱
- همان، ص ۴۵۲
- استوارت، ریچارد، در آخرین روزهای رضاشاه، مترجم: عبدالرضا هوشنگ مهدوی- کلاه بیات، تهران: معین، ۱۳۷۰، ش، ص ۳۱۹
- همان، ص ۳۲۰
- زرگر، علی اصغر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه: کلاه بیات، تهران: پروین- معین، ۱۳۷۲، ش، ص ۴۵۲
- همان، ص ۴۵۳